



## دادخواهی تلاشی ست برای امروز

متن سخنرانی در مراسم یادمان کانون ۵۷ در شهر کلن در ۹ شهریور ۱۳۸۷

با سلام و سپاس از حضار محترم  
به رسم تشکر از دوستان جوانم که این مراسم را برگزار کرده اند فقط می گویم  
خبر دیروز را شنیدید که ماموران امنیتی مانع تجمع خانواده در خاوران شدند اما آنها نمی دانند  
که نسل جدیدی از دادخواهان به میدان آمده است و تا زمانی که شکوفه و میهن و خورشید  
هست  
دادخواهی هم هست.

با روشن شدن ابعاد بیشتری از کشتار جمعی زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ از سوی خانواده های قربانیان، شاهدان و جان‌بدربرندگان خوشبختانه این تلخ رویداد تاریخ معاصر کشورمان هر روز بیشتر رسانه ای می شود. برای همه‌ی تلاشگران حقوق بشر و به ویژه وابستگان قربانیان این امری خوشایند و در عین حال پر مسئولیت است. در باره جنایات سیاسی، اثرات و عواقب آن بر جامعه فقط نمی توان اظهارنظر رسانه‌ای و به رسانه‌ای شدن "واقعه" بسنده کرد. در این زمان ما بیش از پیش به تامل و همفکری، و به ویژه جستجوی راهیافت های عملی برای جنبش دادخواهی نیازمندیم. تاکنون ما جمع کوچکی بودیم که درد مشترک، سرنوشت مشترکی برایمان رقم زده بود. اما فاجعه ملی آرام آرام در سطح ملی طرح می‌شود. امروز به تعداد ما افزوده شده است، و با آن بدون شک نظرات و نگاه‌های متفاوت. اما برای همه ما دادخواهی به یک معناست؟ دادخواهی چیست؟ مبارزه‌ی ست برای فردا و فرداهای ناشناخته و یا تلاشی ست برای امروز؟

واقعیت این است که در بعد از نورنبرگ و تا امروز که دادگاه جزایی بین‌المللی تشکیل شده است، راه‌حل قضایی، راه‌یافت اصلی مقابله با جنایات سیاسی و کشتارهای جمعی بوده است. که به حق باید از این دستاورد دفاع و تقدیر کرد. چرا که این تلاش در دو جهت عدالت بین‌المللی را گسترش و غنا بخشیده است.

۱- طرح اصل قضایی مبارزه با "مصونیت از مجازات" بعنوان علت اصلی تکرار جنایت و تاکید بر مبارزه با آن از طریق تصویب قوانین بین‌الملل و ملی.

۲- دفاع از جهانشمول بودن قضاوت بین‌المللی با تلاش در جهت تدوین قوانین قضایی بین‌المللی. این مسئله‌ای مهم است، چرا که قوانین قضایی معمولاً برخاسته از سنن و رسوم و فرهنگ های بومی و دارای ریشه‌های ملی هستند. همین امر بانی بسیاری از بی‌عدالتی‌ها و منشا جنایات خودسرانه "ملی"



است و یکی از اصلی‌ترین توجیحات حاکمیت‌های استبدادی در پاسخ به چرایی نقض حقوق بشر در "حیطه ملی" است. زیر پرچم "استقلال و حق حاکمیت ملی" جنایت علیه ملت به پیش می‌رود. بدون هیچ این همانی سازی به این مورد اشاره کنم که البته برای دفاع از منافع "شل و توتال" هم می‌توان حق "حاکمیت ملی" را نقض کرد، اما در این باره وجه غالب دفاع امثال محمد جواد لاریجانی "چهره حقوق بشری" دستگاه قضایی جمهوری اسلامی از "حق سنگسار" حاکمیت ملی جمهوری اسلامی است. جالب آنکه هر دو سوی سواستفاده از "حق حاکمیت ملی و یا حقوق بین‌المللی" عضویت در دادگاه جزایی بین‌المللی را نپذیرفته‌اند.

پیشرفت عدالت بین‌المللی بیشتر در "بالا" و در مراکز قدرت و نهادهای دولتی جریان داشت، اما این تلاش‌ها علیرغم پیشرفت‌های شایان توجه اما متأسفانه عاملی برای توقف جنایات و کشتارهای سیاسی نبودند. در طی این مدت هم به تعداد قربانیان افزوده می‌شد. برخلاف تصور بسیاری که دادگاه نورنبرگ و انتشار و تصویب میثاق‌های جهانی حقوق بشر را به پایان یافتن "جنایت علیه بشریت" تعبیر می‌کردند، این رویا با گولاک‌ها و ویتنام و پول‌پوت و ژنرال‌های امریکای لاتینی و خمرهای سبز و غیره به کابوس انجامید.

در کشورهای آسیب‌دیده از جنایات سیاسی، علیرغم بهره‌بردن از دستاوردهای عدالت بین‌المللی اما جنبش دادخواهی در عرصه ملی بعنوان شکلی از مبارزه برای عدالت و هویت ملی نیز به وجود آمد و دستاوردهای مهمی دارد. عمده‌ترین ویژه‌گی این جنبش‌ها آن است که در هر کشور با تکیه بر وضعیت خاص خود نوع و چگونگی دادخواهی تعیین شد. امر دادخواهی را با کسب و یا حفظ قدرت سیاسی مرتبط نکردند، ضمن حفظ خواست اصلی مجازات آمران و عاملان جنایت و دستیابی به حقیقت و شراکت در محاکمات قضایی و کمیسیون‌های حقیقت‌یاب و سازگاری ملی اما دادخواهی در عمل با مبارزه برای دموکراسی و عدالت در عرصه ملی پیوند خورد. با نگاهی به تجارب آنها می‌توانیم به این جمع‌بندی برسیم که فرجام‌های اصلی این جنبش‌ها فقط به مسئله مجازات جنایتکاران محدود نشد. راست این است دادخواهان بعنوان قربانیانی که بیشترین آسیب را از خشونت و جنایات سیاسی متحمل شده‌اند، عملاً به حافظان حافظه تبدیل شده و امروز بیدارگران وجدان عمومی‌اند. فراموش نکنیم که "حافظه اصلی‌ترین ابزار قدرت است" و حافظان حافظه از تاریخ خود در برابر روایت رسمی قدرت دفاع می‌کنند. دادخواهی این گونه تلاشی تاریخی و همیشگی‌ست.

شاید با پاسخ به یکی از اصلی‌ترین پرسش‌های دادخواهی بتوانیم ضرورت تلاش امروزی آن را روشن کنیم. سوال این است مرز زمانی دادخواهی کجاست؟ آغاز آن را می‌دانیم. در آن تابستان تلخ جمع وسیعی از زندانیان سیاسی در سراسر ایران اعدام شدند. راست این است که "کشتار جمعی زندانیان" با هر شکل دیگری از جنایات سیاسی متفاوت است. این جنایت در تاریخ معاصر کشور ما بی‌سابقه است. و من به جرئت می‌گویم در تاریخ زندان‌ها در جهان و در بعد از جنگ جهانی دوم نیز بی‌سابقه است. در این معنا همزمان با اعلام رسمی کشتار، مرز دادخواهی به شکل رسمی با تجمع خانواده‌ها در برابر



دادگستری تهران در دی ماه ۱۳۶۷ و تسلیم نامه اعتراضی به مقامات رسمی کشور آغاز شده است. مرز پایانی آن اما هنوز نامعلوم بر همه ماست. اما می توان گفت به نتیجه رسیدن فرجام‌های دادخواهی یعنی مویه‌های حزن و سوگ که سالهاست سرود جمعی ما شده اند و امروز پس از بیست سال می توان گفت یک نسل با آن بزرگ شده اند، وقتی پایان می یابند که اطمینان یابیم دیگر دل داغداری در تکرار تلخ این فجایع، دست کم به شکل شصت و هفتی آن، در خلوت خاوران نیش قبر نمی کند تا مطمئن شود این که چنین فجیع به قتل رسیده و اینگونه توهین آمیز در بیابان به گور سپرده شده فرزند و یا همسر اوست. راست این است که این دادخواهی و در چشم انداز امروز ما دست کم پایانی نزدیک ندارد، پایان آن ایرانی بدون زندان و شکنجه و اعدام است. ایرانی دمکراتیک که مردمان آن نگذارند خاوران ها ساخته شوند و شکستن سد سکوتی است تا بیست سال بعد باز نگویم بیش از نیمی از جمعیت ما هنوز نمی دانند در سال ۶۷ بر ما چه گذشته است. بر این باور بستن این پراتز سیاه تاریخ ما بستگی به همه ما مردمان این سرزمین دارد.

حال با این مقدمه به بحث دادخواهی خودمان بر گردیم.

#### دادخواهی چیست؟

وقتی می گوئیم دادخواهی چه اهدافی را مد نظر داریم؟ دادخواهی در اولین نگاه امری حقوقی است که فرجام آن اجرای عدالت برای قربانیان و خانواده‌های آنان است. این امر همان مجازات آمران و عاملان جنایات و رفع خسارت از قربانیان و بازماندگان است. پس نخستین فرجام دادخواهی امری حقوقی و قضایی است. به همین دلیل هسته مرکزی جنبش دادخواهی خانواده های قربانیان هستند، چرا که در بحث حقوقی اصلی ترین مسئله "دینفع بودن" است. راهنمای قربانیان جنایت علیه حقوق بشر "شاکي" را چنین تعریف می کند. " شاکي کسی است که در یک اقدام مجرمانه و یا در پی انجام جنایتی مورد خسارت قرار گرفته است. شاکي دارای منافع، ذی نفع نامیده می شود." (<http://www.bidaran.net/spip.php?article38>) راهنمای قربانیان)

فرجام حقوقی دادخواهی را اصطلاحاً شکل بورکراتیک و اداری آن می‌نامند. در این مرحله ما با بررسی چگونگی تدوین، برنامه ریزی و انجام جنایت رویو هستیم. این مرحله شباهت بسیاری به هر پرونده ی جنایی دیگری دارد. در یک کلام می کوشد با تهیه اسناد و مدارک مهر خود را بر چگونگی تحقق دادخواهی بزند و نظر خود را به رای قضات تبدیل کند. این بخش امروز و در مباحث اصلی ما متأسفانه هنوز جایگاه خود را پیدا نکرده است. در عمل در باره ی آن کمترین کار را در همان چارچوب اهمیت "اداری- بورکراتیک" انجام داده ایم. بعنوان مثال امروز ما حاضر به پذیرش تعاریف حقوقی مفاهیم دادخواهی مثل "قربانی" و " شاهد" و "شاکي" نیستیم. هنوز در ادبیات ما این مفاهیم بدون تعریف مانده اند و بدتر هنوز بسیاری با برداشتی "قرآنی و یا سیاسی" از واژه حقوقی " قربانی" استفاده از آن را برای جانداگان اعدامی، شکنجه‌شدگان و زندانیان و یا خانواده های آنها " توهین" آمیز تلقی می کنند. و یا با آنکه ده ها انجمن و کمیته فعال در برگزاری سالگردها داریم، متأسفانه ما لیستی هر چند ناکاملی از قربانیان که به اصطلاح



دادگاه پسند و قابل ارائه به محافل قضایی باشد، نداریم. این درست است که سرکوب شدید پلیسی عاملی مهم برای عدم امکان دسترسی به تهیه لیست کاملی از اسامی و نام و نشان قربانیان است، اما تکمیل همین لیست موجود هم نتوانسته است محور تلاشی جدی و مشترک شود. واقعیت تلخ این است که اسامی ناکامل، تکراری و ناشناس که بخش عمده ای از لیست های ما را شامل می شوند و فقط نام کوچک و یا محل اعدام را در کنار خود دارند، برای نهادهای جدی و مرجع قضایی ملی یا بین المللی قابل پذیرش نیستند.

گفتن این واقعیت در چنین شبی شاید "لاجرم به دل" ننشیدند، اما من تاکید دارم تلاش برای دادخواهی تلاشی واقعیست، دادخواهی تلاشی برای سرنگونی حاکمیت جمهوری اسلامی یا هر رژیم دیگری نیست. مسئولیت شاکی جدا کردن مرز شعارهای دلخوش کن و مخدر از واقعیات تلخ است. بعنوان مثال واقعیتی که دیروز شاهد آن بودیم یعنی بستن درهای خاوران بعد از بیست سال اجرای مراسم هرساله از یک سو و صدور غیر مسوولانه اطلاعیه سیاسی در خارج از کشور به نام "دادخواهان"، شعارهای بدون پشتوانه در خارج و در آنسو اعمال فشار بر بی پناه ترین خانواده های این کشور است این دو با هم متفاوتند. از حاکمیتی که مسئولیت این جنایت بزرگ را بر گردن دارد انتظاری جز ضرب و شتم مادران سالخورده ما نیست اما .... بگذریم بهتر است که بحث خود را دنبال کنیم. به هر روی دادخواهی از جمله همان جدا کردن شعار از واقعیت زندگی خانواده قربانیان است تا دادخواهی ممکن شود.

از وظایف امروز دادخواهی تهیه و ضبط و ثبت همه شواهد است تلاش جدی برای به حافظه سپردن است. و حفظ آنچه که "[میراث جمعی دانستن](#)" نامیده می شود. نه فقط برای دادگاه و محاکمه که ما برای "انجام وظیفه حافظه" نیاز به "حفظ میراث جمعی دانستن" داریم. این تلاش تنها گشایش دروازه های یادها و خاطره ها نیست، که بدون شک در جمع‌آوری و ثبت شهادت مهمانند، فقط کار نظری در باره تاریخ فراموشی و حافظه هم نیست، که همه آنها با هم و در عین حال گسترش در دو عرصه زمان و مکان است. مشخص کردن زمان و مکان واقعه برای روشن شدن حقیقت است. "

گسترش در زمان و مکان مفهومی حقوقی است در هر پرونده دست‌اندرکاران امر قضایی مجبورند از اکتونیت حادثه عبور کنند تا همه "حقیقت" در ورای مرزهای زمان و مکان روشن شود. در کشتارهای جمعی حال جنایات علیه بشریت به حساب آیند یا نه اما بنا بر خصلت جمعی بودن آنها، جنایت شکلی ملی دارد و در اصل فاجعه‌ای ملی محسوب می‌شود. این امر گسترش مکان در گستره‌ی ملی است. ما یک خاوران نداریم که دشت‌های خاوران داریم.

از نظر زمانی گسترش فقط به معنای بازگشت به زمان "زویداد" نیست. ضمن آنکه زمان ارتکاب جنایتی چون کشتار جمعی سال ۱۳۶۷ را چگونه می توان فقط به تابستان ۶۷ محدود کرد؟ پدیده شناسی جنایت بر آن است که مقایسه و مطابقت جنایات انجام شده به ویژه جنایات دولتی که معمولا زنجیره ای و به هم مرتبط هستند، می تواند به ریشه یابی و دستیابی به حقیقت یاری رساند. بعنوان مثال با مطابقت جنایات انجام شده در ایران و شیلی و یا آرژانتین می توان به نکات مشترکی در چگونگی انجام جنایات و یا طرح و



اجرای آنها دست یافت. این گسترش در مکان برای ما به ویژه در عرصه دادخواهی ملی اهمیت دارد. این که بدانیم جنبش های ملی دادخواهی چگونه برای به ثمر رساندن فرجام های خود تلاش کرده اند و چرا مثلا این دو کشور کمتر به دادگاه های بین المللی برای دادخواهی متصل شده اند و در این عرصه دستاوردهای آنها کدام است. در عرصه گشایش در زمان بررسی رویه های قضایی در کشورهای مختلف می تواند مانع از الگو برداری های نادرست شوند. نگاهی به وضعیت جهان در زمان تشکیل دادگاه جزایی بین المللی برای یوگسلاوی کافیست تا از تکرار دادگاهی اینگونه برای ایران صرف نظر کرده و انرژی و هم خود را بر ممکن ها متمرکز کنیم. اما بیش از جهان باید تکلیف را در عرصه ملی حل کنیم. در مباحث کنونی ما دو خطر انحراف وجود دارد.

اول : در برابر هم قرار دادن فجایع در مقاطع زمانی و ویژگی های متفاوت و یا تعدیل رویدادی به نفع دیگری است. این انحراف کم نظیر در جهان از ویژگی های ما در ایران است. بخشی از آن فرهنگی و بخش دیگر برآمده از شرایط سیاسیست. در اصل به دلیل حضور قدرتمند عامل سیاست در عرصه دادخواهی است. و البته این بحث در مرکز جنبش دادخواهی که همان خانواده ها باشند محلی از اعراب ندارد. بعنوان مثال در برابر هم قرار دادن کشتار شصت و شصت و هفت، بحثی غیر واقعی، تنگ نظرانه و از روی غرض ورزی سیاسیست. به همان اندازه بحث های اول انقلاب در لشکرکشی های سازمان و گروه های سیاسی بی معنی و بی فایده است و به همان اندازه هم پاریگر فریب- خبر سازی دستگاه های اطلاعاتیست. نیرویی که فرجام دادخواهی را در پیوند با دموکراسی و آزادی و عدالت در ایران می بیند به این فرقه بازی های کودکانه تن نمی دهد. این نیرو می داند که همه ی جان های عزیز اعدام شده، جانمندان این میهن پروردند. خوشبختانه سالها پیش زمانی که مویه های مادران داغدار از شصت تا شصت و هفت در هم آمیخت تا سرود خاوران را بسرایند به رقص و رژه سیاست بازی بر روی گورهای جمعی پایان دادند.

دوم : زمان کیشی برای پیدا کردن مبدایی زمانی برای دادخواهیست. عده ای دیگر برآنند که با "انقلاب" این فجایع اجتناب ناپذیر بوده اند. می گویند و گاه به طعنه که مگر اعدامیان دهه شصت خود فریادگران "اعدام باید گردد" در آغاز انقلاب نبودند. متاسفانه در هر دو نظر رگه های واقعی تاریخی درستی به چشم می خورد. اما مشکل اصلی آنها این است که از منظر سیاست و نگاه سیاسی به فاجعه ای ملی نگاه می کنند. دادخواهی را مطالبه ای برای فرجام های سیاسی در دوره های کوتاه تاریخی مثل سرنگونی یک حکومت و یا پیروزی یک جریان سیاسی فرض می کنند.

به راستی از نظر زمانی تا کجا می توان به گذشته بازگشت؟ بعنوان مثال آیا اعدام تعدادی از زندانیان بر روی تپه های اوین در سال ۱۳۵۴ نمی تواند مبنایی قرار گیرد؟ آیا اعدام های جمعی سال های اول دهه پنجاه نمی تواند مبدایی دیگر باشد، یا سرکوب ۱۵ خرداد، یا کودتای ۲۸ مرداد و یا به گمان من مهمتر از همه تصویب قانونی که زندان سیاسی و تجمع و اعتراض و تشکل را ممنوع کرد، و سرکوب سیاسی و زندانی سیاسی را در تاریخ معاصر ما قانونیت بخشید. یعنی همان قانون سیاه ۱۳۱۰ یا "قانون مجازات



مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکت" که تا امروز نیز به انحای مختلف و با عناوین متفاوت اما با همان مفاهیم و معانی و به ویژه برای همان کارکرد در قوانین کشوری وجود دارند.

## دادخواهی تلاشی برای امروز است

دادخواهی برای قربانیان جنایت ملی فقط فرجامی حقوقی نیست، یعنی دادخواهی فقط دادخواست برای مجازات مجرمین و تامین خسارات قربانیان نیست. مجازات مجرمان بخشی از دادخواهی است که مهمترین دستاوردش شناسایی حقوق قربانیان و پایان دادن به مصونیت از مجازات است. برای دستیابی به حقیقت، به رسمیت شناختن جنایت انجام شده اهمیتی حیاتی دارد. با رای مرجع قضایی مبنی بر محکومیت مجرمان و با تامین خسارت قربانیان است که به شکل تاریخی انجام جنایت پذیرفته می شود و حق قربانی به رسمیت شناخته و ثبت می شود. این نکته را باید یادآوری کرد که "حافظه" امروز قربانیان که در شرایط استبداد در برابر "روایت رسمی" قرار می گیرد حافظه ای پاره پاره و پراکنده است. روایت رسمی قدرت بهتر می تواند با فراموشی حافظه های پراکنده را پاک کند. اهمیت میراث جمعی دانستن برای مقاومت در برابر فراموشی است. حافظه پاره پاره و پراکنده حافظه ای "برهم" است. با هم و جمعی نیست. رای مراجع قضایی به معنای پذیرش وقوع حادثه ای است که در تاریخ رسمی تا آن زمان انکار شده است. از آن پس برای نوشتن تاریخ حافظه های پاره پاره با هم جمع می شوند. این برقراری عدالت است. زمان و مکان در یک نقطه به هم می رسند پذیرش تاریخی امری که تاکنون انکار شده است. در عمل این به معنای بازنویسی تاریخ است. دادخواهی و عدالت، به این معنا خواستی ملی و همگانی است. حقیقت پس از مرحله حقوقی، در خدمت عدالت است.

دادخواهی در مورد مشخص جامعه ما که سابقه ای طولانی در خشونت سیاسی دارد در عمل محور تعریف بدیلی برای آینده هم هست. همانگونه که تاکید شد آینده ای که در آن زندان، شکنجه و اعدام اگر نگوییم جایی نداشته باشد که دست کم به شکل تاکنونی آن تقبیح شده باشد. این امر با روشن شدن حقیقت میسر می شود. همین حقیقت تلخ و امروزی، و نه تنها چرایی کشتار خودسرانه ی جوانان وطن که پرسش از تنهایی مردمانی که سالها از ستم زندان و شکنجه و اعدام در خلوت خود گریستند و دست یاری بسویشان دراز نشد. در آفتاب روشن شدن این حقیقت است که جامعه به مسئولیت خود در باره سکوت و سایه ای که بر سر خاورانها افتاد آگاه می شود. اما مهمتر روشن شدن این امر است که چرا و چگونه مسئولان کشوری بشکلی غیر مسئولانه و بی رحمانه با شهروندان خود رفتار کرده اند، و جامعه را به سوی خشونت سوق داده اند و آینده کشور را با خطرات جدی روبرو کرده که عواقب ناگوار و آسیب های آن تا سالها بر نسل نسل این مردمان خواهد ماند. دادخواهی به این معنا نیز طرحی ملی است.

اگر خواست اجرای عدالت، پایان دادن به دور تسلسل خشونت، مصونیت از مجازات، و تلاش برای عدم تکرار فجایع، در عام ترین تعریف، اصلی ترین فرجام های دادخواهی است. اگر فقط فرجام حقوقی دادخواهی به شکل قضایی در حیطه مسئولیت خانواده های قربانیان است. اما تلاش برای پیشبرد دیگر اهداف آن وظیفه ملی است. از این رو نگاهی که مبارزه برای دموکراسی و آزادی را بدون تحقق خواست دادخواهی طرح



می کند، نظری که امر دادخواهی را فقط مسئله خانواده ها و آن را به فردای دیگر و احیانا با تغییر حکومت محول می کند. دیدگاهیست که یا با فرجام های دادخواهی بیگانه است و یا آن فرجام ها را برای تضمین آزادی، دموکراسی و عدالت در ایران لازم نمی داند. دادخواهی برای ما امر فردا نیست که مسئله امروز ماست و اگر چنین است از همین امروز باید با دور تسلسل خشونت که نمود مشخص آن زندان و شکنجه و اعدام و مصونیت از مجازات که ستون اصلی ارتکاب جنایات سیاسی است، مبارزه کرد. با دادخواهیست که خورشید عدالت و حقیقت از خاوران طلوع خواهد کرد.

رضا معینی